

یادداشت مجله

رساله «عرض سپاه اوزن حسن» اثر نفیس جلال‌الدین محمد بن اسعد دوانی (۸۳۰-۹۰۸ هجری قمری) که در شرح سان و باز دیدی از سپاه پادشاه «آق قویونلو» است تا سال ۱۳۳۵ در مطبوعات فارسی ناشناخته مانده بود تا اینکه در این سال بکوشش فاضل عالیقدر آقای ایرج افشار برای نخستین بار در مجله دانشکده ادبیات تهران (شماره ۳ سال سوم) چاپ شد.^۱

این رساله با کمی صفحات از ارجمندترین نوشته‌های تاریخ اجتماعی ایران دوره آق قویونلوها است و بویژه از دید تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران دارای ارزش بسیاری است. شادروان پسر و فسور ولادیمیر-مینورسکی ایران شناس روسی در رساله‌ای بسیار محققانه و پر ارزش که در حواشی این رساله دوانی

۱- در ۶ صفحه با اندازه صفحات مجله بررسیهای تاریخی

نوشته شده درباره اهمیت آن مینویسد : «عرض نامه
دوانی علیرغم موضوع محدود و ایالتی آن ، ارزش
سندیتش فوق العاده است.»

مجله بررسی های تاریخی با توجه به ارزش و
اهمیت رساله دوانی ، چون به حواشی پروفیسور
مینورسکی دست یافت شایسته دیدد برای افزونی
آگاهی های خوانندگان و محققان ترجمه فارسی آنرا
منتشر نماید و از اینروست که همکار دانشمند و گرامی
ما آقای دکتر حسن جوادی استاد یار دانشکده
ادبیات تهران به ترجمه آن مبادرت کردند. و اکنون
ترجمه حواشی مینورسکی زیر نام «تحقیقی درباره
امور نظامی و غیر نظامی فارس به سال ۱۸۸۱ هـ . ق .»
از نظر خوانندگان مجله بررسی های تاریخی میگردد.

بررسی های تاریخی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پروشی درباره

امور نظامی و غیر نظامی فارس

ترجمه

حسن جوادی

دکتر در زبان و ادبیات انگلیسی

از پرفسور و میوزیک

۱- عرض نامه دوانی

کیلیس لی رفعت، محقق بنام ترك و ناشر اثر بزرگ کاشغری بنام دیوان لغات ترك، خوشبختانه کتابی کوچک و مهم بفارسی یافته است که بطور غیر منتظره ای تشکیلات نظامی و مدنی آق قویونلوها را در زمان سلطنت اوزن حسن (۱۴۶۶-۱۴۷۸م) روشن میسازد. اصل این عرض نامه (یا شرح سان) یکی از بیست و یک اثری است که در نسخه خطی شماره ۱۴۳۸ کتابخانه حمیدیه استانبول جمع شده است و این نسخه شامل کلیات جلال الدین محمد بن اسعد دوانی (۸۳۰-۹۰۸ هجری = ۱۴۲۷-۱۵۰۲م) می باشد. این فقیه عالم و شاعر بنام، در غرب بخاطر اخلاق جلالیش معروفست که بدرخواست سلطان خلیل که از طرف پدرش

۱- توسط کیلیس لی رفعت در «ملی تتبع لر مجموعه سی» ج ۲، شماره ۵، استانبول ۱۳۳۱ (۱۹۱۳م) ص ۲۷۳-۳۰۵ چاپ شده است و تصحیحات آن در صفحات ۶-۳۸۵ است. (این رساله را آقای ایرج افشار از روی سه نسخه مختلف، که یکی هم همان نسخه استانبول است، در مجله دانشکده ادبیات، شماره ۳ سال سوم، ۱۳۳۵ چاپ کرده است) مترجم
۲- او اهل دوان بود که دهکده ایست در دوفرسخ و نیمی شمال کازرون، رجوع کنید به فارس نامه ناصری اثر حسن فارسی، قسمت ۲، ص ۲۵. او در مدرسه دارالایتام شیراز تدریس کرده و قاضی ایالت فارس بود.

۳- اخلاق جلالی را با سال ۱۸۳۹ و.ت. نامسون تحت عنوان «فلسفه عملی مردم مسلمان» ترجمه کرد. این کتاب از روی اخلاق ناصری نصیر الدین طوسی تألیف شده است. رجوع کنید به دیوانه ج ۲، ص ۴۴۳.

اوزن حسن حاکم فارس بود تألیف گردیده است.^۱ عرض نامه شرح سانی است که سلطان خلیل در کنار بند امیر^۲ از لشکریان خود دیده و نویسنده در آن شاهد عینی بوده است و این خود دلیلی دیگر است از بستگی دوانی با سلطان خلیل. چنانکه می دانیم^۳ حکومت ترکمانان آق قویونلو موقع بس خطیری در تاریخ خاور میانه بوده است. در بعضی موارد صفویان فقط روش سیاسی اسلاف خود را ادامه دادند و حقیقتی که کمتر کسی از آن آگاه است اینست که حتی در زمینه های مالی، که حائز اهمیت زیادی است، تشکیلات اوزن حسن مدتها پس از مرگ او باقی ماند.^۴ منابع تاریخ آق قویونلو متعدد و مختلف است.^۵ ولی

۱- اخلاق جلالی تاریخ ندارد و در خاتمه چاپ ۱۸۷۵ ص ۵-۳۳۴ مؤلف درباره سلطان خلیل گوید: «نهال اهل فارس را که از اثر خشک سالی فتنه خشکیده بود از فیض امطار رحمت سلطان... آبی بجوی باز آمد». و این اشاره ایست به فتنه ای که سلطان خلیل فرونشاند است. ممکنست اشاره به صیان اغورلو محمد (۱۴۷۴م) و یا اشاره باواخر دوره حکومت تراقویونلوها باشد (قبل از ۱۴۶۷).

۲- این سان در دشتی بوده است که رود کر از آن می گذرد و با فاصله کمی در جنوب خرابه های تخت جمشید واقع است.

۳- رجوع کنید به «اوزن حسن» در دایرة المعارف اسلام از مینورسکی: و ایران در قرن پانزدهم بین امپراطوری عثمانی و ونیز» از مینورسکی، پاریس ۱۹۳۳، و «پیدایش حکومت ملی ایرانیان» از Hinz برلین ۱۹۳۶.

۴- لب التواریخ، نسخه موزه بریتانیا. Or. 140, f. 637 گوید: «تا غایت (یعنی تا زمان شاه طهماسب) اعمال او (یعنی اوزن حسن) در استیفای مال و حقوق دیوانی قانون است». در شرف نامه ج ۲، ص ۱۲۰ آمده است. «در اخذ مال رعایا قانونی نهاد که بالفعل در عراق و فارس و آذربایجان سلاطین به آن قانون نامه عمل میکنند». هم چنین نگاه کنید به تذکرة الملوك، 101, f.

۵- آثاری که بخصوص در موضوع مادارای اهمیت هستند بدین قرارند: تاریخ امینی، نسخه کتابخانه ملی پاریس، مجموعه قدیم فارسی شماره ۱۰۱، که مخصوصاً شرح تاریخ حکومت سلطان خلیل و یعقوب می باشد. Hinz در کتاب فوق الذکر از نسخه احسن التواریخ محفوظ در لنین گراد استفاده کرده است (ج ۹) که دارای حقایق تازه بسیاری درباره آق قویونلوهاست. میریحیی در لب التواریخ (نسخه موزه بریتانیا Or 140) و غفاری در جهان آرا (موزه بریتانیا Or 141) بنظر میرسد که از همان اطلاعات (روملو ج ۹) استفاده می کنند. شرحی که این دو میدهند برای دوره بعد از مرگ یعقوب بسیار مهم است. ماخذ دیگر در متن ذکر شده اند.

طبق معمول تواریخ شرقی موضوعات مربوط به مسائل اقتصادی و اداری را که بیشتر مورد علاقه ماست بطرز اصولی بدست نمی دهند. ولی عرض نامه دوانی علیرغم موضوع محدود و ایالتی آن ارزش سندیتش فوق العاده است. زیرا که فهرست کاملی از صاحبان مناصب نظامی و غیر نظامی فارس و بعضی آمارهای جالب بدست می دهد و نوعی راهنما برای استان فارس در سال ۱۴۷۶/۸۸۱ بشمار میرود.

شیوه نثر فارسی دوانی بسیار منشیانه است و برای منظور ماکفیست فقط خلاصه ای از آن را به دهیم. توجه زیادی (در این ترجمه) شده است که هیچ حقیقتی حذف نگردد و حتی در اینجا و آنجا سعی در حفظ استعارات بخصوص دوانی شده است خاصه اگر متضمن اشاره یا معنی دیگری بوده باشند.

من تا آنجا که توانسته ام در این حاشیه خود سعی کرده ام تارشته خویشاوندی پیچیده خانوادگی و قبیله ای که یگانه سرنخ دردوره درهم تر کمانان بشمار میرود از هم باز نمایم.

۲- سلطان خلیل آق قویونلو

برای اینکه بمقادمتن رساله دوانی پی ببریم باید شرحی اجمالی از زندگی شاهزاده سلطان خلیل بدهیم.

مادر پسر ارشد اوزن حسن موسوم به اغورلو محمد، ام ولد کردی بود سلطان خلیل که کمی از غورلو محمد جوانتر بود مادرش زن اول اوزن حسن موسوم به سلجوق شاه یکم بود که بعلت داشتن اصل ترک مقام ارجمندی داشت.^۲

۱- ابن الیاس، قاهره ۱۳۱۱، ج ۲، ص ۱۶۰؛ C. Zeno، ص ۳۶؛ کونتارینی ص ۱۷۳ (مسافران و قیزی در ایران، ترجمه انگلیسی این سفرنامه ها در مجموعه Hakluyt Society سال ۱۸۷۳ انتشار یافته است).

۲- شاید اومقام ارجمندتری از شاهزاده خانم طرابوزان موسوم به Catrina Despina داشته است. این شاهزاده خانم خارجی در سالهای آخر عمرش (یعنی بعد از ۱۴۷۱) دور از شوهرش در خارپوت بسربرد. رجوع کنید به

C. Zeno (Ramusio), 42, Angiolello (Ramusio?) 73-4

در ۸۷۹ هجری (۵-۱۴۷۴ میلادی) به سیاح ایتالیائی Contarini (ص ۱۷۳) گفته شد که سلطان خلیل در حدود ۳۵ سال دارد و چون مطابق نوشته جهان آرا تاریخ ولادت اوزن حسن ۸۲۸/۱۴۲۵ بوده است. باید هنگامیکه پدرش شانزده ساله بوده (در حدود ۱۴۴۱ میلادی) سلطان خلیل متولد شده باشد. البته این غیر ممکن نیست، ولی مسئله اختلاف سن فرزندان سلجوق شاه از اینهم گنج کننده تر است. در تاریخی که کونتارینی ذکر می کند، یعقوب پسر دوم او «در حدود پانزده» و پسر سومش «بازده ساله» بود. بیست سال فاصله سنی بین پسران ارشد را مشکل است قبول کرد، خاصه در شرق.^۲ دوانی گوید که سلطان خلیل در آغاز دوران شاهی پدرش متولد شد^۳ و بعداً (ص ۲۸۰) گوید که شاهزاده در «عنفوان جوانی» است. حتی اگر منظور از این حرف زمانی است که پسران او متولد شده بودند، باز با گفته کونتارینی مبیانت دارد، زیرا هنگامیکه سلطان علی بدفیا آمد، سلطان خلیل لااقل ۲۷ سال داشته است و این در شرق سن کمال است^۴ فعلا وسیله ای نیست که این موضوع را حل کند، ولی ب فکر انسان میرسد که ممکنست در متن کونتارینی بعضی مثل «بیست و پنج» اشتباهاً «سی و پنج» نوشته شده است. البته این فقط گمانی است و بس. اوزن حسن، پس از، از بین بردن دشمنان خود یعنی جهان شاه قراقویونلو (۱۴۶۷) و ابوسعید قیموری (۱۴۶۹)، پسر ارشد خود را برای منکوب ساختن ابویوسف بن جهان شاه که در فارس ترکتازی می کرد روانه ساخت. اغورلو محمد مرد متجاوز را در ۱۲۲ کتیر ۱۴۶۹ کشت. معذالك هنگامیکه موضوع تقسیم حکومت ایالات مطرح شد،^۵ اغورلو محمد باصفهان فرستاده شد

- ۱ - هنگامیکه کونتارینی (صفحات ۱۳۳-۱۷۳) گوید که (در حدود ۸۷۹/۱۴۷۴) اوزن حسن «در حدود هفتاد ساله بنظر میرسید» نظر شخصی خود را می گوید.
- ۲ - شاردن، ج ۴، ص ۲۹ گوید: زنان در شرق خیلی زود نازا می شوند. بعضاً دیده شد در بیست و هفت یاسی سالگی.
- ۳ - جنگهای اوزن حسن در حدود ۱۴۵۱ شروع شد.
- ۴ - در اخلاق جلالی، دوانی گوید که سلطان خلیل «در عنفوان جوانی است». رجوع کنید به ص ۸ و این مقاله.
- ۵ - مقایسه کنید با جهان آرا ورق ۱۹۲۲. حاشیه ای در همان صفحه.

و فارس را که ایالت مهمتری بود بدست برادرش سلطان خلیل سپردند.^۱ مسلماً از اینجا بیزاری اغورلو محمد شروع میشود و منتظر فرصتی می‌نشینند تا تلافی کند^۲ و در تابستان ۱۴۷۴ میلادی هنگامیکه خبر دروغین مرگ پدرش میرسد شیراز را تصرف می‌نماید.^۳ اوزان حسن بتمجیل از اردوگاه خود نزدیک سلطانیه حرکت و رهسپار فارس^۴ میشود. ارغورلو محمد چون خبر نزدیک شدن پدرش را می‌شنود اول به بغداد سپس به ترکیه فرار میکنند.^۵

۱ - اولین حکمران فارس از طرف اوزن حسن عمرییک موصلی بود. سلطان خلیل بجای او آمد، لب التواریخ ورق ۶۳ بعد. شرح جزئیات فعالیت‌های قبلی ارغورلو محمد در مجموعه منشآت سیاسی فریدون بیگ آمده است. در نامه‌ای بسلطان (ج ۱. ص ۲۶۷) اوزن حسن می‌نویسد که پسر «عزیزش» سلطان خلیل در رأس سه هزار سوار قبل از شکست جهان‌شاه جنگ و گریزی با امیر قاسم پروانه‌چی کرده است. همو باز مینویسد که پسر «ارشدش» [اغورلو] محمد حسن علی پسر جهان‌شاه را در نزدیکی همدان اسیر و بشیر از فرستاده است. در نامه بعدی (ایضاً ج ۱. ص ۲۷۹-۲۸۱) اعلام شده است که عضد السلطنه ابوالفتح سلطان خلیل همراه محمد یادگار که بجان‌نیشینی محمد بایقرا منصوب شده بود بهرات رفته است؛ و شمس السلطنه والدین [اغورلو] محمد مأمور مازندران شده و امیر اعظم ناصرالدین عمرییک جهت منظم ساختن امور فارس (یا سامیشی) بدانجا فرستاده شده بود. این نامه باید قبل از تقسیم نهایی تیول‌ها نوشته شده باشد.

۲ - مسلماً دسیسه‌های سلجوق شاه بیگم بغاظر پسرش در تولید نفاق بین خانواده اوزن حسن مؤثر بوده است. و این نزدیکی بین ارغورلو محمد و مسعود را بیان میکند.

۳ - بنظر میرسد که او انتصاباتی در فارس کرده است. مؤلف تاریخ امینی f.59 گوید محمد اغورلو به پیشنهاد عمودیش جلال‌الدین اسمعیل ساعدی به امیر مسعود شاه در شیراز «امارت دیوان اغوری» داد. بصفحات بعد رجوع کنید.

۴ - گ. باربارو، ص ۶۶، ۱. کونتارینی، ص ۱۲۶، گویند یکی از طرفداران محمد موسوم به زاگادلی (جاگیرلی؟) دهات اطراف تبریز را غارت می‌کرد. C. Zeno (بمنقل از Ramusio) ص ۳۶ و Angiello (که اطلاعات خود را از باربارو و دیگران بدست آورده است) ص ۹۵.

۵ - ارغورلو محمد هنگامیکه می‌خواست مملکت پدرش را بزور اسلحه (شاید از طریق اردنجان) بچنگ آورد کشته شد و خبر مرگ او را درست کمی قبل از مرگ اوزن حسن به تبریز آوردند. (جهان آرا. ورق ۱۹۲) معذک بنا بشرقنامه ج ۲ - ص ۱۲۰ سال ۸۷۹ جنگ بزرگی در بایبورد بین عثمانیان و آق‌قویونلوها در گرفت. آق‌قویونلوها مغلوب شدند و ارغورلو محمد که با عثمانیان بود کشته شد.

در سی ام اکتبر ۱۴۷۴ کونتارینی و همکار او باربارو که از تبریز می آمدند در اصفهان به اردوی شاهی برمی خورند که از جنوب بر میگشت. سلطان خلیل در فرمانروائی خود باقی می ماند، ولی هنگامیکه پدرش به بستر مرگ می افتد سلجوقشاه باو «قدغن تمام» می کند که به تبریز بیاید. اوزن حسن در ششم ژانویه ۱۴۷۸ بدرود زندگی میگوید. خلیل جلادانی برای کشتن مسعود^۱ برادر ناتنی خود که بجرم همدستی با اغورلو محمد در زنجیر بود می فرستد (کونتارینی، ص ۱۷۳). بعد از این برادر کشی، پادشاه جدید که از دخالت مادر در امور مملکتی بیم داشت، او را همراه یعقوب برادر کوچکتر خود به دیار بکر میفرستد از طرف دیگر پسر خود الووند را جانشین خود در فارس می سازد و شاهزاده جوان بهمراهی عده زیادی در روز عرغه سال ۸۸۲ (نهم ذی حجه = ۱۴ مارس ۱۴۷۸) وارد شیراز می شود.^۲

از جمله انتصابات جدید، خلیل پسر عموی خود مراد بن جهانگیر میرزا^۳ را بساوه می فرستد و او نیز بزودی در نتیجه حمایت بعضی از عشایر یاغی قراقونلو علم طغیان برمی دارد. در نزدیک سلطانیه مراد سپاهیانی را که خلیل بسر کردگی منصور بیک پرناک بمقابله او فرستاده بود مغلوب می نماید. بالاخره خلیل طرفداران مراد را پراکنده و امر می کند که سر او را در فیروز کوه از بدن جدا کنند. برادر مراد که ابراهیم نام داشت و از کوه بنان و سیرجان (کرمان)

۱ - او و مادر شاه اسمعیل فرزندان شاهزاده خانم طرابوزان موسوم به دسپیناکاترینا بودند. بانظارت ولله گی امیر خلیل دانا مقصود حاکم بغداد بود و در این شهر نویسنده تاریخ امینی او را بسال (۱۴۷۲) ۸۷۷ دید، هم او وهم لاله اش متهم بهمدستی با اغورلو محمد شدند (جهان آرا ورق ۲۹۲). معذک در اوت ۱۴۷۴ کونتارینی (ص ۱۲۶) از رسیدن «مقصود بیک» به تبریز صحبت میکند تا حکومت را بدست بگیرد «زیرا که ترس شدیدی از زانگرلی تولید شده است.»؛ شاید گناه مقصود بیک بعداً ثابت شده است.

۲ - در تاریخ امینی ورق ۵۵ بعوض ۸۸۳ باید ۸۸۲ خوانده شود. این شاهزاده نباید با الووند بن یوسف که از ۱۴۹۹-۱۵۰۴ حکومت کرد اشتباه شود.

۳- این برادر قاسم است که ذکر او در مقاله قبلی من بنام «سیورغال» مجله مدرسه السنة شرقیه لندن، جلد ۹- شماره ۴ - رفته است.

بقصد گرفتن فارس حرکت کرده بود، اول پس رانده و سپس در نزدیکی گلپایگان دستگیر میگردد.^۱

هنگامی که هنوز گذر گاه‌ها پر از برف بود یعقوب بدیار بکر میرسد و در آغاز فصل گرما آنجا را بقصد بیلاق ترك می گوید. سلجوق شاه بیگم که در آنجا مانده بود شروع باظهار وجود می کند و چون بسبب از دست دادن نفوذ خود عصبانی بوده علیه خلیل شروع بدسیسه سازی می کند. و کنکاشهایی با امراء می نماید و به بهانه اینکه پسر بزرگش جلب محبت اتباع خود را نکرده است شروع به تحجیب عشایر می کند^۲ بالاخره خبر دروغین کشته شدن خلیل بدست مراد بن جهانگیر و حرکت یعقوب با دسته خود از شهر نوش میرسد و گفته میشود که او بسرعت تمام از گذر گاههای کوهستانی سخت که ایت یولی (راه سگ) خوانده میشد سفر می کند. هر چند که بعداً اخبار صحیح از مواقع میرسد و همه چیز معلوم میشود، معذک طرفداران یعقوب بحرکت خود بسوی تبریز ادامه می دهند خلیل که تازه برابراهیم غلبه یافته بود بشتاب تمام رهسپار پایتخت خود میشود. گرچه دلیل واضحی برای محاربه دو برادر که مادرشان ناظر صحنه بود وجود نداشت در ۱۵ جولای ۱۴۷۸ در نزدیکی خوی جنگ در گرفته و خلیل را قطعه قطعه می کنند.

علاءالدین علی، پسر خرد سال خلیل از خوی به شیراز می گریزد، ولی همراهان معدود او^۳ بوسیله حاجی بیگ حاکم اصفهان مغلوب میشوند: امیرزاده به قزوین می گریزد ولی مادرش اسیر دشمن می گردد.^۴ پسر دیگر خلیل

- ۱ - تاریخ امینی ورق ۶۲. *سال جامع علوم انسانی*
- ۲ - تاریخ امینی ورق ۶۴. ممکنست که سمی خلیل برای تجدید نظر در وضع مالیات ایالات (ایضاً ورق ۵۵) تولید نارضایتی کرده باشد. بهر حال گفته شده است (ایضاً ورق ۶۰۲) که شاهزاده ابراهیم بن جهانگیر که علم طغیان برافراشت طرفدار یعقوب بوده است
- ۳ - تاریخ امینی، ورق ۷۹ گوید هنگامی که شاهزاده علی خبر مرگ پدرش را شنید علیرغم وحشت و حیرانی هم خود را مصروف فکر مملکت کرد: و پس از جمع آوردن پرادشترین نفایس و خزاین همراه مادر و بزرگ و کوچکی چند، که با او موافق نبودند عازم عراق شد. در این وقت شاهزاده یازده سال داشت.

۴ - اوبانویی بود از اکراد چامیشکرك. نگاه کنید باعلام این مقاله.

موسوم به الوند خود را تسلیم عمویش می سازد و در حکومت فارس ابقاء می گردد ولی قبل از زمستان ۱۴۷۸ خبر انفصال او میرسد.^۱ علی بیگ بالاخره به یعقوب می پیوندد و در ۱۴۸۹/۸۹۴ م بسمت امیر کبیر دیوان عالی منصوب میشود و باو مأموریت داده میشود که قلعه غازان خان را در اوجان باز گیرد.^۲ در پائیز ۱۴۹۰ او به تبریز میرود تا ببیند که آیا کشتار وبا در آنجا ادامه دارد یا نه.^۳ این در شب قبل از مرگ عمویش یعنی در ۲۴ دسامبر همان سال بود. بایسنقر پسر یعقوب، در حالیکه طفلی بیش نبود بوسیله لاله اش صوفی خلیل موصلی به تخت نشانده میشود، و این امیر که بسفاکی مشهور بود علی را میکشد تا رقیبی برای شاگرد او نباشد.^۴

متن دوانی سال سان سپاه راذ کرنمی کند، ولی خوشبختانه سنگ نبشته امیرزاده علی در بیستون، که بگفته خود دوانی چند روز قبل از سان کنده شده است، هنوز موجود است و تاریخ ۱۴۷۶/۸۸۱ م را دارد، و ملاحظات زیر نیز آنرا تأیید می کند. هنگام سان دیدن، شاهزاده که نویسنده کتیبه است نه سال داشت و هنگامیکه پدرش در ۸۸۳ کشته شد، بگفته تاریخ امینی او «طفلی غافل» بود. در نتیجه عرض سپاه باید کمی قبل از ۸۸۳ بوده باشد. مسلم است که فصل پائیز بوده و «علامات یرقان بر اعضا اشجار ظاهر شده» بود. دوانی اضافه می کند که «ماه مبارک» بود یعنی عنوانی که معمولاً به ماه رمضان میدهند. معذالک رمضان ۸۸۱ از ۱۸ دسامبر ۱۴۷۶ تا ۱۷ ژانویه ۱۴۷۷ بود، والجمه این موقع را حتی در جنوب ایران نیز نمی توان پائیز

۱ - جهان آرا گوید که یعقوب «الوند را آرام ساخت»، که خبر از سرنوشتشوم او می دهد.

۲ - تاریخ امینی اوراق ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۱۷۵، ۱۷۷.

۳ - تاریخ امینی ورق ۱۹۷ به نزدیک بودن مرگ او اشاره میکند. «امیرزاده علی که اجل او را گریبان و بفل گرفته به مقتل می رسانید».

۴ - لب التواریخ، ورق ۶۵

خواند ، بعلاوه ماه رمضان مناسب فرا خواندن سپاه و سان دیدن نیست .^۱
 دوانی گوید که امیرزاده تازه «از بیلاق منگ بلاق آبزم قشلاق» آمده بود . نه این کلمه ترکی و نه معادل فارسی آن «هزار چشمه» در جایی آمده است .^۲ دوانی گوید که مدتها بود که از قشون سان دیده نشده بود و آنها مسافت طولانی را طی کرده بودند . طغیان اغور لومحمد در تابستان ۱۴۷۴ اتفاق افتاد و ما از حرکت سپاهیان فارس بین ۱۴۷۴ تا ۱۴۷۶ هیچ گونه اطلاعی نداریم . در آغاز سال ۸۸۱ هجری اوزن حسن بکر جستان لشکر کشید و در تابستان همان سال بازگشت .^۳ نامحتمل بنظر میرسد که عده زیادی از این افسراد بتوانند در عرض سپاهیان فارس شرکت کنند ، و مؤلف تاریخ امینی با افتخار تمام می گوید که پدر بزرگ او اولین کسی بود که در روز عید اسلامی در تقلیس خطبه خواند (یعنی در ۱۷ ژانویه ۱۴۷۷) ، و ما میدانیم که در همین وقت از سپاهیان فارس در بندامیر سان دیده میشد . پس از مراجعتش از گرجستان اوزن حسن بیمار شده و در ۱۷ ژانویه ۱۴۷۸ فوت می کند . تاریخ امینی (ورق - ۴۲) گوید که در موقع بیماری پدرش سلطان خلیل « در شیراز فارغ نشده بود» . معذالك چون فقط سلطان خلیل شاهزاده بالغی بود ، كاملا طبیعی بنظر میرسد که در غیاب پدرش آرامش را در میان بقیه قوای اعزامی حفظ کند . و شاید این بحرکت قوایی که دوانی اشاره می کند دلیلی باشد .

۱ - نگاه کنید به ص ۱۶۷ این مقاله درباره آنچه بار بار و در خصوص سان سپاه می گوید .
 در نامه سلطان محمد دوم (فریدون بیگ منشی ، ج ۱ ، ص ۲۷۲) ماه شعبان نیز « مبارک » خوانده شده است ، ولی در مورد فوق شعبان موضوع را مشکل تر خواهد کرد .
 ۲ - در متنی که توسط آقای افشار چاپ شده «تنگ بلاق» و در نسخه «منگ بلاق» داده شده است . مینورسی گوید:

منیق بلاق باید خارج از فارس بوده باشد ، و این رسم در فهرست فارس نامه ناصری بنظر نمی رسد . شاید بهتر باشد که ما در شمال غرب ایران ، شاید در منطقه قراغان (بین قزوین و همدان) این محل را جست و جو کنیم زیرا که در آنجا جایی باسم قرخ بولاق (چهل چشمه) وجود دارد . اعداد هزار و چهل نیز جنبه مقدس دارند . دوانی پرسپولیس را «هزارستون» مینامد ، در صورتیکه لاری ورق ۲۲۹ آنرا «چهل منار» می خواند و Niebuhr آنرا چهل ستون می خواند (کوهی بنام «چهل چشمه» که دارای مراتع بسیار خوبیست در کردستان واقعست ولی از فارس خیلی دوراست .

۳ - لب التواریخ ۶۴ . سال ۸۸۱ برابر است با بیستم ژوئن ۱۴۷۶ تا ۱۴۷۷ آوریل ۱۴۷۷

خلاصه ای از عرض نامه

الف - مقدمه

ولذکره اعلى وبالتقديم اولی ذکرقدم اولسی بالتقديم

این رساله با تفسیری طولانی بر آیه ۱۰۵، سوره ۲۱ قرآن آغاز می گردد :
« ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکران الارض یرثها عبادی الصالحون » تا ثابت
کند که لازمه پادشاهی پرهیزکاری است .

« ونهال رمح وقتی میوه مراد بار آورد که از شرع اشریعت غرا آبخشور گیرد .
(وهنگامی) تخت خلافت مستقر پادشاهی شد که در خاطر گدایان توانگر دول
در یوزه نمود . و مصداق این مقال دودمان قدیم سلطان عبدالنصر حسن بیگ
بهادرخان (است) که برگزیده قرن نهم می باشد .^۲

حضرت خلافت دستگاہ پادشاه دین پناه خسرو جمشید اتنباه^۳ المؤید
من السماء المظفر علی الاعداء الغازی فی سبیل الله المجاهد لاعلاء کلمة الله مبعوث
المائة التاسعة المنعوت بالمکارم النبيلة الواسعة اعظم اکسرة زمان افخم
قیاصرة دوران ملاذخواقین او ان خلیفة الرحمن صاحب الزمان السلطان ابو النصر

۱- در عربی شرعیه بمعنی راهی است به آبخور .

۲- نویسنده اشاره بقئیده ای می کند که مطابق آن دهر صدسال هجری یک نفر مخصوصاً
برای « احیاء دین » فرستاده می شود و آن برهم بر پایه حدیث منسوب به پیغمبر بنا شده است که
گوید: ان الله تعالی یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائتة من یجدد لها دینها . رجوع کنید بسیموطی ،
جامع الضمیر - قاهره - ج اول ص ۱۸۲ . دوست فاضل من آقای محمد قزوینی توجه مرا به قسمتی
از روضات الجنات خوانساری (تهران ص ۵۵۱) جلب کرده است که در آنجا همین عقیده با اشاره
به کلینی توجیه شده است . خوانساری گوید که فقها هر یک آنرا بستونها (القوایم) فرقه خود تعبیر
کردند ، و آنرا بطور عمومی تری تفسیر می نمایند و گوید که بهتر است به « او الامر » یعنی
حکمرانان ، جمع کنندگان حدیث و وعاظ و غیره اطلاق شود . عنوان « احیاء کنند »
دین در رأس صدسال ، مناسب او زن حسن که بسال ۸۲۸ متولد و ۸۷۳ فوت کرده است نبود ،
لذا دوانی او را برگزیده (یا فرستاده) قرن نهم می خوانند . مؤلف تاریخ امینی بیشتر کوشش
دارد تا اشاره در قرآن بواقعه حکومت آق قویونلوها پیدا کند و در سوره الروم ، آیه سوم کلمه
بضع [نین] را که بحساب جمل می شود ۸۷۲ مناسب می یابد .

۳- در متن مینورسکی « اشباه » است و در متن آقای ایرج افشار « اتنباه » آمده است (مترجم)

حسن بیک بهادرخان خلدالله تعالی ظللال خلافته علی مفارق اهل ایمان ماتجدد المکوان .

سپس مدحی طولانی میکنند و در آن مخصوصاً توجه پادشاه را نسبت «بدرویشان» می ستایند و گویند بدین جهت «کوکب دولت باهره بیرج شرف رسیده» است. «هر مدبری که خفاش وار در مقابل خورشید این دولت روزافزون به مقابله برخاست از تاب اشعه تیغ جهانگیر فی الحال در کنج اختفاء انتفاء منزوی شد،^۱ و هر کهنه دولتی که روز اقبالش بشام ادبار رسیده بود چون متعرض معارضه شد آفتاب عمرش بیک نفس غروب کرد.^۲ هر که سر از طوق انقیاد آن خلیفه خدای بیرون برد ابلیس وار طوق لعنت در گردن خود دید.^۳ و چون بقای دولت اسلاف عظام بمکان اخلاف کرام صورت بندد و دوام مآثر اجداد امجاد بتعاقب مفاخر و اولاد انجام منتظم گردد حضرت صاحب زمانی را در بدو تباشیر طلیعه کامرانی^۴ خلفی صدق ارزانی شده «... که «تبار عالیقدرش... از اعظم سلاطین متصل تا جمشید» است.^۵ سپس مدیحه ای غرا در باب شجره ابوالفتح سلطان خلیل می دهد و از شجاعت و عدالت و غیره او سخن می گوید. «نهیب سیاستش بمرتبیه که جز جام مدام که غارة عقول و افهام کند کسی را مجال دست ربایی نیست. بجز ابروی مهوشان کرامجال که کمان فتنه بزه

۱- این اشاره ایست بشکست پادشاه قراقویونلو جهانشاه (در ۱۲ ربیع الاول ۸۷۲/۱۰ نوامبر ۱۴۶۷) که درباره او منجم باشی ج ۳-ص ۱۵۳ می نویسد «شهایش را به بیهوده گردی می گذراند و روزها چون سگ می خوابید، بدین جهت اورا شبیره خواندند.»

۲- مؤلف اشاره به اسارت شاهزاده ابوسعید تیموری می کند (۱۶ رجب ۸۷۳/۳۰ ژانویه ۱۴۶۹)

۳- اشاره مبهمی است؛ چون بطور وضوح مؤلف درباره ازمیان رفتن دشمنانش سخن نمی گوید، ممکنست مقصودش چنگ بین محمد دوم سلطان عثمانی و اوزن حسن باشد، اما این نبرد نتیجه خوبی برای آق قویونلوها نداشت (۱۲ اوت ۱۴۷۳)

۴- رجوع کنید بصفحات آینده

۵- ظاهر آ مقصود اینست که او هم از طرف مادر و هم از طرف پدر ترک خالصی بود و نسبش به توریس فریدون میرسید. مطابق عقاید عامه این شاهزادگان بایبش ادیان (جمشید و غیره) مربوط میشوند.

آورد. بغیر از مژگان محبوبان کرایار که تیغ عدوان کشیده دارد.^۱ این سبک مطمئن باتشبیها و مدحها ادامه می یابد. ملک سلیمان^۲ را بعد از سلیمان جهاننداری باین فرو شکوه دست نهاده است. با وجود طراوت نهال جوانی خداوند و پسر برومند و دانشمند بدو عطا کرده است که یکی علی و دیگری الوند خوانده می شوند که چنین بیان می کند:

«یکی به برکت سمی خود از مناقب علیه عاریه واصل بمقامی بلند... و دیگری در عالم علو قدر و رفعت مرتبه علم چون کوه الوند».

بعد از این مدایح نویسنده بنا بدستور سلطان خلیل بموضوع اصلی خود یعنی شرح عجایبی که شخصاً روز سان سپاه ناظر آنها بود می پردازد.

ب- درباره «فصل خریف که ایام عرض عساکر منصوره است».

وصف و مدحی طولانی از پائیز داده شده است که «کهن دلق اشجار را چون ریاش طاووس هر لحظه برنگی نمود» و در ختارن برسم نثار مقدم مهرجان زرو نقره بر زمین پاشیدن گرفتند. شاخها بشکرانه انقضاء ظلم حرارت و رسیدن زمان اعتدال عدالت تن جامه از سر بیرون کسوده بمشلق^۳ بمبشر شمال بخشیدند».

«در چنین موسم که سلطان اقلیم چهارم (یعنی آفتاب) فلک از بلاد شمال بعزم قشلاق میل بجانب جنوب نمود - (سلطان خلیل) از بیلاق منک بلاق بعزم قشلاق عنان عزیمت را بصوب ملک سلیمان معطوف داشت و چون مدتی بود که عرض عساکر منصوره که طول و عرض ارض را فرو گرفته ندیده بود، رأی همایون بر آن شد که در فرصت استعراض مواکب کواکب آثار^۴ نماید».

۱- از این کنایات و استعارات شاید منظور خوش گذرانیهای شاهزاده باشد. (ص ۱۷۱ این مقاله را ملاحظه کنید)

۲- یعنی فارس، ایالتی که تخت جمشید در آن واقع بود. مؤلف جمشید را با سلیمان یکی می داند نگاه کنید به ص ۱۱: محمد قزوینی در مقاله خود «معدوحین شیخ سعدی» در سعدی نامه تهران ۱۳۱۷ ص ۷۷-۷۹ مثالهایی آورده است که نشان میدهد وارث ملک سلیمان، عنوان رسمی اتابکان سلغری فارس (۱۱۴۸-۱۲۸۷ میلادی) بوده است. هکذا در متن ما سلطان خلیل معمولاً حضرت سلطانی سلیمان مکانی خوانده شده است.

۳- مشتلق مژده فارسی که به آن «لق» پسوند ترکی اضافه شده است.

۴- در نسخه ب: شعار (مترجم).

یرلیخ همایون باطراف نافذشد که امراء قوشون و بوی نوکران^۱ با تمام عساکر گردون مآثر از الکاء ممالک مراجعه نمایند و در موضع بندامیر با جمیع اسباب و اسلحه در یوم موعود که نمودار یوم مشهود بود حاضر آیند» (مقایسه کنید باقرآن، سوره یازده آیه ۱۰۵).

« و چون بمقتضای الدین و المملک توأمان» بخاطر پادشاه گذشت که «درین مجمع خاص که عرض لشکر صوری می بینند، لشکر معنوی نیز که ارباب مدارس خواناتق و اعظم و ارباب عمامه و سادات عظام، علما و مشایخ و ارباب قلوب که بمقتضای «الفقر فخری» کلاه تبرک و تجرید تارک افتخار ساخته اند خود را نیز در معرض عرض آورند تا میامین اجتماع جمعیت شعار بهمگنان و اصل شود» قرار شد مولانا علاء الدین بیهقی «این طوایف را از اطراف و اکناف طلب فرماید» و مقرر نماید که «در یوم موعود و مکان معهود با آثار ائمه و مشایخ کیاراز اعلام و طبول و غیرها حاضر آیند».

«و چون رایات نصرت آیات به اصطخر فارس رسید، سلطان خلیل «یک روز در آن مقام عجایب آثار توقف فرمود و در بدایع تمائیل آن موضع بنظر اعتبار تأمل» نمود. در بعضی تواریخ «مسطور است که این مقام را در زمان ملوک عجم هزار ستون می خوانده اند. و در زمان جمشید که بزعم بعضی مورخان سلیمانست^۱ انشاء آن واقع شده و چنین منقولست که بعد از اتمام آن جمشید فرمود تا روز نوروز تمام رعایا در پائین آن کوه گرد آیند و تختی از زر سرخ مکمل بجواهر درخشان بر آن ستونها نهادند، و جمشید تاجی از زر بر سر نهاده و جامه های زربفت پوشیده بر آن تخت نشست، و در وقت طلوع فرمود تا تخت او را در مواجهه آفتاب بر کشیدند. چنانچه اشعه خورشید از آن منعکس شد. بروجهی که ابصار بینندگان در آن خیره گشت. رعایا چون آن حال مشاهده

۱- مینورسکی این دو کلمه را بفارسی نوشته و «بوی» به معنی خانزادترکی می گیرد و در صفحات آینده هم توضیح داده است: در نسخه ای که آقای ایرج افشار چاپ کرده است «بوی» حذف شده است. (مترجم)

۲- اصطخری (مخطوطات جغرافیائی عربی) ج ۱، ص ۱۲۳ این عقیده را بعوام الناس نسبت می دهد که در باره حقایق امان نظر نمی کنند.

کردند گفتند امروز ما را دو آفتاب طلوع کرد: یکی از آسمان- دیگری از زمین، و بطریق خضوع همه بسجده افتادند. پس جمشید ایشانرا نوازش فرمود و آفرین کرد و گفت خدای تعالی شمارا بیامرزید و ایشانرا به تنظیف و تطهیر هر سال درین روز امر فرمود، و او را از آن روز جمشید گفتند، چه اسم او جم بود و شید بلغت ایشان آفتابست و از این که مذکور شد او را نسبت بآفتاب کردند.»

«القصه چون آن موضع از فروغ آفتاب رایت ظفر انتساب و ماهیچه سنجق سعاده مآب منور شد آن مکان را صورت حال جمشید باز یاد آمد بلکه از یاد رفت... صورتها آن منزل در مشاهده صورت جمال آفتاب مثال حضرة سلطانی سلیمان ثانی متحیر شده برجای ماندند. و نقوش آن موضع از مطالعه شکل و شمایل ندما، مجلس عالی از خجالت خراب شده بدیوار در رفتند بلکه از دیوار بدر رفتند. نی نی چه می گویم که آن صور را از فروغ نور حضور آن حضرت جانی در تن آمد، و آن نقوش را از فیض انفاس عیسی آثار عطیه حیوتی رسیده.»

«و چون چند بیت که پادشاه زاده سعید شهید^۱ مغفور میرور سلطان ابراهیم انار الله برهانه در بعضی اقطار آن موضع بخط خود نوشته بود ملحوظ نظر همایون اثر شد، فرمود که شاهزاده ابوالعالی سلطان علی میرزا که خطاط ماهری بود در مقابل آن خطوط (سلطان ابراهیم) چند بیتی مناسب حال بقلم مانی مثال رقم فرمایند، و شاهزاده، اشعار زیر را از حضرت علی علیه السلام^۲ نوشت:

أین الملوك التي كانت مسلطة
حتى سقاها بكأس الموت ساقيا
کم من مدائن فی الافاق قد فئیت
امست خرابا و دار الموت اهلها^۳

سیس شعری از نظامی نقل می کند که اولش اینست :

۱- من نمی دانم چرا شاهزاده تیموری سلطان ابراهیم باید «شهید» باشد .

۲- نویسنده علی علیه السلام را بعنوان «والی ابرار و ولی مختار قسیم الجنة و النار امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین» مدح می کند.

۳- Neibuhr (ص ۱۷۷) این مقاله را ملاحظه کنید؟ در نسخه بدل بجای «فئیت» «بنیت» و بجای «دار» «دنا» می دهد که کلمه اخیر خوانان نیست. هر دو درست است و مطابق متن دیوان است (چاپ بولاق، ۱۲۵۱، ص ۷۰). مطلع شعر اینست:

النفس تبکی علی الدنيا وقد علمت ان السلامة فیها ترک مانیها

صحبت دنیا که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند.^۱
 بعد از این شهر «اسم همایون» نویسنده آن و تاریخ کتابت و بیتی که
 توسط «صدر» گفته شده و حاکی از سن شاهزاده است نوشته شده است :
 یکی از عنایات حقست این که نه ساله ام مینویسم چنین

(ج) صفت بند امیر

«روز دیگر بهنگام آنکه موا کب خسرو کوا کب عزیزه قنطره بقنطره
 ارتفاع کرد، و رایت بیضاء سلطان مشرقی نژاد متوجه صحراء بسیط خضر شد،
 و چاروشان اشعه از دحام کوا کب رابعمود صبح از رهگذر کوبه خورشید
 براندند ماهچه لواء نصرت والاء حضرت سلطانی سلیمان مکانی از تختگاه
 جمشید متوجه قنطره بند امیر که از عجایب آثار ربع مسکونست شد
 و چنین متواترست که این عماره بدیع از آثار دولت پادشاه دین پناه عضدالدوله
 دیلمی است که در عهد خویش غره سلاطین کامکار و قدوه اساطین نامدار بوده
 در تقویة دین سید انبیاء و تعظیم و ترحیب سادات و علماء قصب السبق از اقربان
 ربوده ولی خیرات جلیله و مبرات نبیله . . . و رسوم حمیده » از خود
 بجای گذارده است . « و اهل تاریخ در خواص او نوشته اند که کوهی در میان
 دریایی و دریایی در میان کوهی از آثار اقتدار او ظاهر شد و مراد ایشان
 قلعه سر بند و بر که اصطخر است که هر دو از بدایع اعاجیب عالم اند . »
 چون سلطان خلیل بدینجا رسید در منظر غربی (آن بند) نزول اجلال
 کرد « و در همان روز جماعت سادات و قضاة و ائمه و موالی و مشایخ و اعالی
 و درویشان و سایر اهالی از شهر و ولایت قریب چهار هزار نفر رسیده
 بودند . »

سلطان فرمود که امیر اعظم امیر حسین بیك تواچی که در امور « لشکر -
 داری و تواچی گری، خبره بود تاه عسا کر منصوره را بترتیب لایق در صحرای
 ظاهر بند امیر از طرف شهر (شیراز) فرود آورد و حضرة صداره پناهی اکابر
 و اعیان اطراف را در یورت (اردو گاه مخصوص) خود علی حسب اختلاف
 مراقبهم جای دهد . دامن صحرای مذکور از جانب کوه مخیم این طایفه گرامی

شد ... و آن سرزمین از مآثر اولیا و میامن-ببركات اعظام مشایخ و اصفیا و کثرت ازدحام نمودار موقوف عرفات بلکه عرصه عرصات ساختند ... و از غریو کوس و صلیل و آواز تکبیر و تهلیل گوتس ساکنان افلاک را پرگردانیدند. چون همت عالی سلطان همیشه بتمظیم سادات و علما و مشایخ و صلحا بوده است فرمود «که این طایفه که در شرف مقدم اند از دیگر طوایف در موقوف عرض مقدم باشند و دیگری با ایشان مختلط نشود.»

(د) آغاز عرض

«بامداد یوم الخدیس ماه مبارک بوقت آنکه سلطان ممالک افلاک بر منظر فیروزه چهارم فلک ارتفاع یافت و لشکرنو را نی شمار همایون آثار اشعه را در طول و عرض ارض بجهت عرض منتشر ساخت سلطان خورشید اهتمان بر منظر قبلی «قلعه سر بند» بر تختی مرصع نشست و خواص خدمت از اینان و چاوشان ستاره وار گرد آفتاب صف کشیدند و محفل عالی از فروغ انور پادشاهی و یمین انظار الهی غیرت خلد برین گشت.»

امیر اعظم مهرداد بیگ (شماره ۲۳ را در آخر مقاله ببینید) که «خاتم سلیمان در دست اقتدار اوست»، و جناب امیر هدایه الله (شماره ۲۴ را ببینید) که بهدایت سعاده ازلی اقبال وار دولت قبول بندگان حضرت یافته برمشکل توأمان کمرشمشیر طلا حمایل کرده برسم خدمت در مقابل و دیگر ندما و اهل طرب بعضی واقف و بعضی عاکف. و در منظر شرقی مغنیان خوش الحان با آلات غنا بترقیب لایق نشسته بودند.

«صدر (نگاه کنید به اعلام این مقاله و شماره ۳۶) عالی قدر بجهت عرض اعیان در پائین سوار ایستاده تا هر یک را بترقیب مناسب ملحوظ نظر خورشید اثر سلطانی گرداند، ملازمان را باحضار این طایفه امر فرموده این جمع عظیم بآیینی تمام و تمکینی فوق الکلام متوجه شدند. سادات عظام و علماء اعلام و ائمه اسلام با اعلام و طیول حضرة مقدسه امامزاده معصوم غرة ابیت المصطفی

۱ ... متن مینورسکی «غرة» است.

والمرتضى السيد احمد بن الامام موسى الرضا^۱ على آباءه الكرام و عليه التحية والسلام با جوقى عظيم از اعيان و اهالى و امانل و اعالى مقدم شدند . و بعد از آن خلفاء كبيريه و مرشديه ... بر رسم معهود طيلسان ملمع بر سر و خرقه هاى مرقع در بر باعدوى بسيار از حفاظ و قراء و مؤذنان و علمداران و نقاره چيان روان شدند . و از عقب ايشان درويشان احمدى كه بمولهان مشهورند باتوق^۲ و علم احمدى و دف و نى چنانچه شيوة ايشانست متوجه گشتند و چون از پل عبور كردند در آن طرف بند توقف نمودند ، چندانكه او اخر اين طايفه باوايل ايشان ملحق شد^۳ و بهمان ترقيب باز گشتند و چون بمواجهه سلطانى سليمان مكاني ميرسيدند هريك زبان بدعا و ثنما ميگشودند و بقدر مقدرت اداء بعضى از شكر رآفت آن حضرة مي نمودند و آن حضرة هريك را بقدر خود التفاتى كه لايق حال او باشد مي فرمودند . (مؤلف گويد) فقير حقيير را در آن روز از مشاهده آثار ابهت و شوكت سلطانى و مطالعه غرايب صنع سبحانى... دهشتى عظيم طارى شده بود در اثناء آن حال اين خيال سانح گشت كه از روى تخيلات شمري ... اين روز را تشبيه (بروز قيامت) توان كرد . (و چون خداوند) سلطان ما را مظهر الطاف خود گرداننده لاجرم قنطرة كه بحسب اين خيال مثال صراط مستقيم است در يوم عرض بر آب كه مظهر رحمت و لطف است واقع شده ، است .

(ه) صفت روز دوم عرض

صبح روز جمعه سلطان خليل « در منظر موصوف بر تخت نشست » و

۱ - احمد بن موسى الكاظم (متوفى ۱۸۳) برادر على الرضا (متوفى ۲۰۳ هجرى) . در مورد كشف جسد دست نخورده سيد احمد در قرن هفتم هجرى رجوع كنيد به فارسنامه ناصرى ج ۲، ص ۱۵۴ . قبر او در محله باغ مرغ واقعست .

۲ - در نسخه آقاى افشار « طوق » آمده است .

۳ - يعنى صف فشرده اى را تشكيل داده بودند . مينورسكى طوق را بمعنى موى گاو تبتى Yak مى گيرد .

فرمان داده شد که « عسا کر منصوره باتمام اسباب و اسلحه قشون قشون خود را ملحوظ انظار شاهانه گردانند و تواجیان در میان معسکر همایون صدا در دادند و چار رسانیدند . شاهزادگان و امرا و عسا کر ... باتجملی تمام و آیینی فوق حد الکلام متوجه محل عرض گشتند . ساغ و سول و منقلای مرقب داشتند . (یعنی جناح راست و چپ و قلب لشکر را ترتیب دادند) .

(الف) در سمت راست سلطان علی میرزا بود که « غره صبا کاهرانی و دره اصلاف جهانبانی » و « بسیار دان و اندک سال بود » . او را لشگری بود از « شیران بیشه کارزار و دلیران معرکه بیکار جوانان قوی هیکل سنگین دل رو بین تن تماماً از فرق را کب تا نعل مر کب غرق آهن آفتاب و در رایت بیضا که شعار دولت خاندان بایندری است پیشاپیش کرده متوجه عرض گاه شده .»^۱

و چون بمواجه حضرت سلطانی سلیمان مکانی رسید خورشید صفت از ابلق چرخ افتاد فرود آمده برزیلوچه که بر سر راه بسط کرده بودند زانوزد ، و زبان اخلاص بر ادعیه فایقه و آئینه لایقه گشود . و چنانچه رسم عرض است اسبی مکمل با زینی مرصع پیشکش کرد . سپس سلطان بشکر پروردگار زبان گشاد و شاهزاده را با مراحم و عواطف شاهانه بناوخت .

« و از عقب ایشان کو کبه امیر اعظم و نوئین اکرم^۲ امیر مظفرالدین منصور بیگ پرناک که بهر لشکر که روی آورده چون اسم خود منصور آمده ... و در میان امراء (به) مهابت معروف و مشهور ، بالشگری در شمار از کوا کب افزون و در فر و شکوه مقارن گردون متوجه عرض گاه شد و چون به نزدیک رسیدند امیر مشارالیه فرود آمده برسم زمین بوس و استکانت با اقدام خضوع اقدام نمود و بطرز معهود باره مکمل (پیش کش) کشید . »

۱- مؤلف نمی گوید که آیا تصویری هم روی پرچم بود یا نه . ذکر این پرچم سفید خیلی جالب است ولی اطلاعات ما کافی نیست بگوئیم که آیا قبیله آق قویونلو بخاطر پرچم سفیدشان باین نام خوانده شده یا یک نام ایلاتی بوده است .

۲- به ص ۱۷۲ این مقاله نگاه کنید .

« بعد از آن^۱ امیر اعظم منصور سهراب بیگ که با جلالت نسبی فضیلت قرابت سببی با حضرة سلطنت پناهی دارد و فریده که دروشاح توأم اوست در عقد نکاح حضرت اوست ، پیش آمد . اونیز اسمی تقدیم داشت و زبان بدعای پادشاه گشاد . سلطان خلیل مورد عنایات خود قرارداد و تحسین و ستایش نمود .

آنگاه^۲ امیر نور علی بیگ با « سپاهی گران » پیش آمد .
و بعد از آن^۳ سلطان احمد بیگ جولان (پیش آمد) که چون در معرکه میدان جولان نماید گوی شجاعت از اقران بر باید :

« و از عقب او^۴ سیدی علی بیگ^۵ و شاه علی بیگ پرنایک^۶ رسیدند .

« و بهمین طریق سایر امراء عالیقدر . . . قشون قشون بترتیب لایق خود را به محل عرض میرسانیدند با مردم ساغ که اصحاب الیمین اند تماماً ملحوظ فطر عرض گشتند . و عدد مجموع ایشان چنانچه در دفتر توأچی مثبت است نه هزار و صد و پنجاه و چهار بود . از آن جمله پوش دار دو هزار و سیصد و نود و دو و تر کش بند سه هزار و هفتصد و پنجاه و دو ، قلفچی^۶ سه هزار و نهصد . »

(ب) و بعد از آن مردم سول متوجه شدند . مقدم ایشان حضرة بلند مرتبت عالی منقبت نوئین اعظم عالی تبار و امیر اعظم اکرم رفیع مقدار دو حه شجره طیبه بایندری^۷ امیر محمود بیگ (بود) که از افراد و امجاد این خاندان عظیم الشأن منیع المکانست و در شجره نسب شرف عدومه حضرة خلافت پناهی رأفت دستگامی اسکندر ثانی صاحب الزمانی دارد . او با فرزند ارجمندش^۸ امیر شاه علی بیگ که نهالیست از عرق سلطنت و خلافت همراه سپاهی گران رسید . چون به مقابل سلطان رسیدند « امیر شاه علی بیگ فرود آمده زانو زد و بمراسم عرض قیام نمود . »

« و بعد از آن امیر اعظم اکرم دو حه شجره شهر یاری امیر حسین بیگ

۲۰۱ - نگاه کنید باعلام مقاله

۳- برای شماره های ۱ تا ۳ و ۶ و ۷ و ۸ نگاه کنید به آخر مقاله

۴- منظور خدمتکار است

۵- مراد اوزن حسن است .

بایندر ، با لشکری جرار رسید ، و در موضع معین جبههٔ اخلاص بر زمین اختصاص نهاد ... و بدستور مقرر اسبی مکمل پیشکش کشید .
 و بعد از آن امیر اعظم کامکار و نوئین اقدام ... ابابکر بیک که از مشرب عذب صدیق صاحب توفیق به نصیبی و افرو حظی کامل فایز شده در منصب امارت دیوان که خلافة سلطنت است بردیگر امرا مرتبهٔ تقدم یافته در شیوه خنجر گذاری و لشکر شکنی از رستم وستان برد نموده ... با فوجی آراسته از جوانان نوحاخسته ... و ترکان جنگجو به عرض گاه آمد .

